

اراده

۱

بقلم آقای رشید یاسمی

بعضی از حکما قائلند که قوت شخصیت هر کسی بسته بنیروی اراده اوست مردان بزرگ از اراده قوی بزرگ شده اند کارهای عظیم از اراده های نیرومند وجود گرفته است . البته در ابتدای این مقال جای بحث در استواری و نا استواری این اقوال نیست که آیا حوادث عظیمه و رجال بزرگ مخلوق اراده های توانای بشری هستند یا سرچشمه در جای دیگر و این اراده های مشتعل عکس شعله های دیگری است که در آب افتاده و ما آنها را مشعل های فروزان می بینداریم . همچنین جای تحقیق در باب آزادی و اختیار واقعی انسان یا مجبوری و سرافکنندگی او در برابر غیر خود در این چنانست نخست باید از لحاظ دیگر باراده نگر بست .

مطلب دیگر آنکه اراده انسانی را قابل تربیت و تقویت دانسته امراض آن را علاج پذیر می بینداریم بنابراین مبحث اراده هر چند از مسائل دو عالم آلهی و علم النفس است لکن نظر بفوایدی که در تربیت آن موجود است و نظر به نسبتی که میان قوت وجود شخصی و نیرومندی اراده است آن را از مباحث عام آموزشی (بداگوژی) می توان قرار داد .

چون در هر بابی که فواید علمی منظور است نخست باید از نظریات شروع کرد و بعبارت اخری شناسائی مقدمه بهره گیری است باید قبلا اراده را نظراً بشناسیم بعد بطریق استفاده از آن و تقویت و رفع امراض و فتورات آن بپردازیم .

اراده را از حیث مفهوم و مطاب ما شارحه هر کسی بالوجدان می شناسد و عام اجمالی آن دارد زیرا که در مدت شبانه روز لاقول چندبار قوه در خود یافته است که با سختی ها ثبات و بالذات آنی مقاومت می ورزد و در مقابل فشار حوادث خارجی که چون کوه بر سر او می افتد شعله فروزانی در خود احساس کرده است که قدر افزایش و راهی در میان آن صدمات برای خود پیدا می کند لکن تفصیلاً نمی تواند از حقیقت آن خبر بدهد و ماهیت و کیفیت آنرا بیان کند . به بیان دیگر چون اراده عین وجود است پس مفهومی بدیهی ترین اشیا و کتب و حقیقتش در غایت خفا و پوشیدگی است .

قول صاحب اسماء در این باب چنین است اراده و کراهه در حیوان و در انسان از حیث جنبه حیوانی او کیفیتی است نفسانی مثل سایر کیفیات نفسانیه و از جمله امور وجدانی است مثل دیگر امور وجدانی از قبیل لذت و الم و غیره و از این جهت معرفت جزئیات اراده آسان است زیرا که علم یافتن اراده نفس حقیقت اراده است که در نزد صاحب اراده حاضر است لکن علم یافتن ماهیت کلیه او دشوار است مانند علم که شخص میتواند آنیة علم را که نزد هر صاحب نفس حاضر است بشناسد لکن ماهیت کلیه علم را نمی تواند دریابد و از یک جهت هم اراده شبیه است بوجد زیرا که مثل وجود فاقد ماهیت است بلکه از یک نظر هویت اراده را می توان عین وجود و عنوان و مفهوم آنرا غیر وجود دانست .

نظر باین اشکال است که مردم از تعریف و تحدید صفات وجدانی عاجز هستند زیرا که جزئیات هر صفتی از صفات وجدانی با سایر جزئیات کیفیات نفسانیه نزدیک است و مشتبه میشود و برای نفس مشکل است که ادراک بعضی ازین جزئیات را از ادراک جزئیات دیگر امتیاز بدهد در اراده هم چنین است غالباً با سایر کیفیات نفسانی مثل لذت و شوق و غیره مشتبه میگردد .

چون اراده با کیفیات دیگر مخلوط و مشتبه میگردد نمی توان ذاتیات آنرا تشخیص داد تا حدی برای آن بسازیم یا لوازم مساوی آن را پیدا کنیم تا رسمى برایش درست کنیم از این جهت فیما بین علماء مخصوصاً متکلمین در باب تعریف اراده خلاف است .

بعبارة دیگر از آنجائی که تمام قوای نفسانی شئون ذات واحدی هستند که نفس نام دارد تا نفس مجهول است حقیقت اراده نیز مجهول می ماند و این مبحث از مسائل الهیات است و هر چند مسئله اراده و قدرت بدون توسل بذیل علم الهی کاملاً روشن نمی شود لکن مانع از جنبه معرفه النفسی که فوایدش در تربیت و تعلیم مستقیم تر است سخن میرانیم و بنابر تجارب علماء فن در تعریف اراده واقفانی اختیاری و مبادی آنها بحث میکنیم .

وجود اراده

از دو طریق بی بوجود اراده میتوان بردیکی از راه علم حضوری نفس بشئون خودش که بالوجدان این قوه آمر و مانع را درک میکنند دیگر از راه تجارب خارجی .

آثار اراده بشری در جهان بسیار است کارهای عظیم و یادگارهای سترک از این قوه ناشی شده و در صفحه گیتی مثبت است لکن نزدیکترین اثر خارجی آن حرکتی است که باعضاء بدن میدهد .

اقسام حرکت

حرکات بدن دو قسم است اختیاری و غیر اختیاری . مادری که طفل خرد را ناگهان در کنار پر تگاهی می بیند حرکتی میکند و کردگ را نجات میدهد در آن اثناء نه میدانند چه میکنند نه توجهی بتصمیم ارادی خود دارد و نه عواقب حرکت خود را سنجیده است چنین فعلی را نمی توان ارادی خواند زیرا که از خواص فعل ارادی مدرک بودن آن است .

اما کسی که خود را در برابر کاری دشوار می بیند و زمانی کوتاه با دراز مردد می ماند و خود را قادر بفعل و ترک می بیند و عاقبت یکی از طرفین را ترجیح میدهد و اعضاء خود را بحکم آن ترجیح بحرکت می آورد فعل ارادی کرده است . مقصود این نیست که مقدمه همه افعال ارادی تردید است و باید مدتی در آن صرف وقت شود لکن هر قدر عمل ارادی سریع هم باشد تصور و ادراک طرفین فعل و ترک در آن واقم خواهد بود .

مبادی حرکات ارادی - حکماء قدیم چهار مبداء برای افعال ارادی تشخیص داده اند .

۱ - تصور مراد و تصدیق بفايده .

۲ - قوه شوقیه باقوه نزوعیه .

۳ - تصمیم عزم یا اجماع .

۴ - تحریک اعصاب و عضلات .

در این باب قول خواجه نصیر الدین طوسی را در شرح اشارات شیخ الرئیس باختصار نقل میکنیم :

« حرکت اختیاری آن است که از شخصی سر بزند که قادر بفعل و ترک هر دو باشد و کردن و نکردن نسبت بر اراده او یکسان باشد و اراده او یکی از طرفین را بر دیگری ترجیح دهد این قبیل حرکات دارای چهار مبداء مرتب است که دورترین آنها قوه مدرک است که در حیوان وهم باخیال و در انسان عقل عملی نام دارد که وهم و خیال تابع اوست .

مبداء دوم قوه شوق است که از قوه مدرک که برمیخیزد و بر دوشبه است .

۱ - شهوت که بعد از ادراك چيز ملايم يا لذتي يا نافعى حاصل ميشود خواه مطابق با واقع باشد خواه نه .
 ۲ - غضب که بعد از ادراك چيز ناملايم و مکرره و مضر پيدا ميشود، مبداء سوم اجماع و آن عزم و تصهيمى است که بعد از ترديد در کردن و نکردن حاصل ميشود اين را اراده يا کراهت ميگویند و دليل اينکه اراده و کراهه غير از شوق است اين است که انسان گاهى اراده خوردن دوائى ميکند که به آن ميل ندارد يا احترام از تناول غذائى ميکند که بآن ماييل است خلاصه بعد از آنکه اين اجماع حاصل آمد يکى از دو طرف فعل يا نرك ترجيح پيدا ميکند .

مبداء چهارم قوه است که در مبادى عضلات محرکه اعضا موجود است و دليل مغايرت اين مبداء با ساير مبادى آن است که انسان ممکن است عازم باشد و قادر نباشد که اعضا را حرکت بدهد يا قادر بر حرکت باشد شوق يا عزم نداشته باشد .

پس از پيدا شدن اين چهار مبداء که تصور و شوق و تصميم و قوه عصبى باشد حرکت ارادى در اعضا ظاهر ميگردد . مادر اين مختصر بشرح اين مبادى بکان بکان مي پردازيم .

از اين مقدمه معلوم شد که قبل از آنکه فعل ارادى صورت بگيرد بايد تصور تصور و اقسام آن مراد در ذهن بيابد و الا باحرکت غير ارادى که مشعور به نيست تفاوت نخواهد داشت مثلاً اگر کسى عازم رفتن بجائى است قبلاً صورت آن مکان هر قدر مبهم و مجمل هم باشد در خاطر او وارد و محرک اراده او ميشود بنا بر اين قول هيچ حرکت ارادى نيست که قبلاً تصور آن ذهن نيامده باشد و چون اولين اثر مستقيم اراده تحريك اعضا بدن است پس بايد تصور حرکات اعضا بدن قبلاً در ذهن خطوط کند از اين جهت حرکات ارادى را علماء جديد معرفه النفس بر دو قسم ميدانند انصالى و انفصالى .

حرکت انصالى حرکات اعضا بدن است که بلا واسطه از نيروى اراده و تصميم حاصل ميشود . حرکات انفصالى حرکات و آثاري است که از اين اعضا در اشياء و اشخاص خارجى حاصل ميشود مثلاً از حرکت دست جنبشى در قلم رخ ميدهد جنبش حرکات انفصالى است زيرا که مباشرتاً از اراده حاصل نميشود محتاج بتوسط اعضا بدن است همچنين بعد از حرکت کردن زبان کلماتى ظاهر ميشود که چون بگوش اشخاص رسيد آنان را بتوعى خاص تحريك ميکند .

بنا بر اين چون حرکات دو قسم است تصور قبلى آنها هم دو گونه بايد باشد تصور حرکات انصالى تصور حرکات انفصالى پس مطابق اين قاعده هر کس بخواهد قلم را حرکت بدهد قبلاً تصور تمام حرکات قلم جزء و کلاً از ذهن او بايد عبور کند و تصور مقدار قوتى که بايد صرف تحريك قلم از چپ بر راست و از بالا بپائين بشود بايد در خاطرش خطوط نمايد لکن تجربه خلاف اين را نشان ميدهد کسى که چيزى مي نويسد غالباً از حرکت قلم و از خود قلم و از تشکيل حروف و کلمات هم غافل است و توجه او فقط معطوف بتصور حرکت انفصالى است يعنى آنچه مطاوب از نوشتن باشد يا فايده يا دفع ضرر يا تفريح خاطر يا چيز ديگر . بمحض اينکه تصور لباس پوشيدن در کسى قوت گرفت بقيه عمل بخودى خود بدون توجه شخص انجام ميگيرد يك دفعه ملتفت ميشود که دستها از آستينها بيرون و انگشتان بيستن تکمه هاى لباس مشغول است .

علت اينکه نفس از حرکات جزئى وسط آگاه نمى شود دو امر است يکى آنکه از کثرت ممارست جزء عادت شده و ديگر تصور آن در ذهن صورت نمى بندد و اگر مي بندد مشعور به و مدرك نيست و از اين جهت آنها را مي توان نظير افعال غير ارادى دانست هر چند در ابتداء همه ارادى بوده اند .

علل اين غفلت

عات دیگر اینکه نفس اصلا توجه با امور غیر مفید و غیر لازم ندارد این همه تصورات جزئی را که برای پوشیدن یک لباس باید درک کند بیفایده و مزاحم میدانند و همه را بالفطره ترك و طرد میکنند و غایت را می گیرند که پوشیدن لباس باشد .

اینکه بعضی اشخاص را چابک و چالاک می گویند به نسبت عدم توجهی است که بمقدمات میکنند مثلا کسی که بخواهد از روی دیواری باریک و باند بگذرد اگر واقعا بتواند تصور مکان پاهای خود را در ذهن راه نهد و تصور لغزشی که شاید حاصل شود در خاطر او نگذرد سهولت راه خود را طی می کند و توجه باین تصورات جزئی است که آنان را باین جانب و آن جانب متمایل می سازد تا بحدی که یا نتیجه دیر حاصل میگردد یا اصلا بدست نمی آید .

استادی که کار خود را در زمان اندک و بامحسنات بسیار تمام میکند با شاگرد فرقتش در همین تاملی است که شاگرد ناچار است در مقدمات بکند و نمی تواند خود را از تصور حرکات اتصالی خلاص کند و نتیجه را در نظر بگیرد

پس می توان گفت که یکی از نتایج مهمه تعلیم و تربیت آن است که **نتیجه تعلیمی** افعال اختیاری را غیر اختیاری کند و باین ترتیب آنچه را از حیت

اشکال در ابتداء برای شاگرد سد راه است جزء عادات و ملکات او نماید تا متعلم بتواند بزودی آن راه را طی کرده و بمافوق بر دازد . چنانکه در علم حساب آنچه متممین را در مدارس ابتدائی و متوسطه سال ها نگاه میدارد زیرا که باید تصورات اتصالی آنها را یکان یکان کنار زده و بآخر برسند برای استاد ریاضی ابدأ محسوس نیست، مغز و دست و قلم او بدون توجه بحسابهای مقدماتی به نتیجه نهائی میرسند . هر قدر زودتر محصل از این مقدمات خلاص شود بیشتر ترقی کرده است طریق حصول آن ممارست و تمرین نمودن بسیار است که روز بروز مقداری از امور غیر معتاد معتاد شود و محصل بالا تر از آن که غایت بعیدتری است دسترس پیدا کند و از این جا است که گفته اند کار نیکو کردن از پر کردن است .

لکن علاوه بر ممارست و تکرار استعداد شخصی نیز شرط است افراد بشر از حیت سرعت طی مقدمات و عادی کردن غیر عادات با هم اختلاف دارند یکی تا عمر دارد در مقدمه است و دیگری هنوز اندیشه نکرده بر نتیجه مسلط .

بیموز آنچه نشناسی توزنهار

سعدت اختلاط زیر کانست	زندان گرسد سودی زبان است
زدانا موئی ارزد با جهانی	نیرزد صد سر نادان نانی
مب از صحبت دانا که دانش	کند تأثیر بر تو از زبانش
بیموز آنچه نشناسی توزنهار	که بر کس نیست از آموختن عار
بشاگردی هر آنکوشاد گردد	بود روزی که هم استاد گردد
	ناصر خسرو